

# اندیشه های مهم سیاسی درباره ی ماهیت دولت<sup>۱</sup>

دکتر بیژن عباسی<sup>۲</sup>

## چکیده

همیشه فیلسوفان و اندیشمندان سیاسی در جستجوی ماهیت واقعی دولت و آنچه که آن را از دیگر گروههای اجتماعی مانند خانواده، قبیله، احزاب، شرکت ها، انجمن های غیردولتی، سندیکاها، واحدهای محلی و... متمایز می کند، بودند. این جستجو منجر به پیدایش اندیشه هایی درباره ی محدودیت قدرت و در نتیجه مردمسالاری گردید. از دوران باستان به تدریج یک پرسش اساسی مطرح شد: چگونه می توان میان آزادی فرد و قدرت اجبار و الزام که یکی از ویژگی های دولت است، آشتی داد؟ در این مقاله به شرح مهمترین نظریات اندیشمندان غربی درباره ی ماهیت، جایگاه، وظایف، اختیارات و کارکرد دولت در جامعه می پردازیم و اندیشه های دوره ی نیکلا ماکیاول به بعد را که درباره ی دولت، حاکمیت، رد مفهوم مطلق گرای دولت، اندیشه های قراردادی درباره دولت، اندیشه های مربوط به کمونیسم و دولت قانونمدار مطرح شده مورد بررسی قرار می دهیم.

**کلیدواژه ها:** دولت، اندیشه سیاسی، مردمسالاری.

---

<sup>۱</sup> تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۲/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۵/۲۶

<sup>۲</sup> استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

## مقدمه

نیکلا ماکیاول، کارمند جمهوری کوچک فلورانس (۱۵۲۷-۱۴۶۹) در کتاب گفتارهایی درباره ی نخستین عشره ی تیت لیو (Discours de la première décade de Tite-live)<sup>۲</sup> و در کتاب شهاریار (prince) خود برای نخستین بار مفهوم مدرن دولت را مطرح کرد و موضوع اصلی تحقیقات وی دولت است.<sup>۴</sup> از دیدگاه وی دولت سازمانی است دارای سرزمین، که به کمک قدرتی که پایه ریزی کرده از نیروی الزام و احیاء در درون سرزمین خود، بهره می گیرد و قادر به ادامه حیات است. هدف اصلی ماکیاول تداوم دولت با هر وسیله ای است. « دفاع از میهن خوب است » به هر شیوه ای و با هر شکل حکومتی (استبداد یا مردمسالاری) بدون این که شهاریار یا شاه نگرانی خاصی نسبت به اصول اخلاقی داشته باشد. آنچه مهم است حفظ و تداوم دولت است. وی درباره ی مذهب می گوید که باید دولت مذهب رسمی داشته باشد. خوب است که زمامداران از مذهب استفاده کنند زیرا این امر سبب حفظ وحدت شهروندان، اخلاق پسندیده ی آنها و صلح اجتماعی می گردد.

در اندیشه ی نوین ماکیاول در باره دولت، ویژگی مهم آن، یعنی: این که این سازمان تابع هیچ کس جز خود نباشد، وجود نداشت. ژان بدن حقوقدان فرانسوی (۱۵۹۶-۱۵۳۹)، در کتاب جمهوری (La République) در اوج جنگ های مذهبی این کشور، این گام مکمل را برای دولت برداشت. وی حاکمیت را این گونه تعریف می کند: " حاکمیت عبارت است از قدرت تصویب یا تغییر قانون ". او می نویسد « جمهوری (یعنی دولت) بدون حاکمیت، هر چند که بتواند همه ی اعضا و بخش های جمهوری و همه ی خانواده ها و انجمن ها را در یک مجموعه و بدنه متحد کند، جمهوری نیست ». حاکمیت یا قدرت حاکم، فارغ از شکل حکومت اعمال می گردد. آن به تنهایی قدرت مطلق تصویب و تغییر قانون را بدون این که لزوما نیازی برای به دست آوردن رضایت رعایا باشد، در اختیار دارد. به تنهایی می تواند در مورد جنگ یا صلح تصمیم گیری کند، به نصب و عزل مقامات عالی رتبه پردازد، به طور قطعی دادرسی نماید و اختیار ضرب سکه، نشر اسکناس و وضع مالیات را دارد. وی می گوید: شاه باید همانند ناخدا سکان کشتی را برای چرخاندن آن به هر سو که می خواهد داشته باشد. این حاکمیت یا قدرت تصمیم گیری نهایی، معیاری است که به بدن اجازه می دهد تا سازماندهی جمهوری یا دولت را سه گونه بداند: پادشاهی، آریستوکراسی و دموکراسی.<sup>۵</sup>

ویژگی « تجزیه ناپذیری » حاکمیت با هر شکلی غیر از این سه نوع مغایرت دارد و خلط این سه گونه حکومت به طور قطع منجر به هرج و مرج و فساد می گردد. بدن می نویسد « اگر حاکمیت تنها توسط شهاریار اعمال شود، آن

<sup>۲</sup> ژرژ دل و کیو، تاریخ فلسفه ی حقوق، ترجمه ی جواد واحدی، تهران، کانون انتشارات نیل-بهارستان، ۱۳۳۶، ص ۹۱.

<sup>۳</sup> PRELOT (M.), LESCAYER (G.), *Histoire des idées politiques*, Paris, Dalloz, 1990, p. 252.

<sup>۵</sup> ژرژ دل و کیو، پیشین، ص ۹۴.

را حکومت پادشاهی می نامیم؛ اگر همه ی مردم در اعمال حاکمیت سهیم باشند، می گوئیم که آن دولت مردمی یا دموکراسی است و اگر فقط بخشی از مردم در اعمال حاکمیت سهیم بوده، مشارکت داشته باشند آن را دولت آریستوکراسی یا نخبه سالاری می نامیم.<sup>۶</sup> بنابراین از دیدگاه بدن، طریقه ی اجرای حاکمیت سبب می شود که ما دولت های مردمی، نخبه سالاری و پادشاهی را از هم متمایز کنیم. در ضمن از نظر بدن، هر شهرداری حتما برای فرمانروایی باید «حق حکومت کردن» را داشته باشد و بویژه به حق خانواده و مالکیت خصوصی احترام بگذارد. ولی از آنجایی که جمهوری بدن، حاکمیتی تجزیه ناپذیر و مطلق است، بیانگر پادشاهی مطلق است.<sup>۷</sup>

### گفتار دوم – اندیشه های قراردادی درباره دولت: هابز، لاک و روسو

چگونه در اروپای باختری به تدریج این اندیشه پیدا شد که رابطه ی میان حاکم و مردم باید ناشی از یک قرارداد باشد؟

این اندیشه تازگی چندانی ندارد. ابتدا در انگلیس آن را پادشاه جان به بارون ها و کشیشهای پیرامون وی (مقدمه ی مجلس) به نحو ظریفی در منشور بزرگ (ماگنا کارتا) در سال ۱۲۱۵ میلادی مطرح کرد. که به موجب آن این افراد شاه را وادار کردند بدون رضایت آنها برای تأمین مالی ارتش، مالیات وضع نکند. ولی پادشاهی مطلق دوباره با شدت پس از جنگ دو رز (deux Roses) در انگلیس برقرار شد.

### توماس هابز

درباره ی رابطه ی قراردادی میان مردم و حاکم در انگلستان دوباره اندیشه هایی در سده ی هفدهم پدیدار شد. از میان آنها باید از توماس هابز (۱۵۸۸-۱۶۷۹) نام برد که اثر مهمی به نام لویاتان (Leviathan) را در سال ۱۶۵۱ منتشر کرد. این فیلسوف بر این باور است که انسانها در ابتدا در حالت طبیعی، برابرند اما همدیگر را با جنگ و هرج و مرج طلبی می درند. مطابق جمله ی مشهورش «انسان گرگ انسان است»، قرارداد اجتماعی پاسخی به این وضعیت هولناک است. به خاطر نفع عمومی، این قرارداد یک حاکم و به قول هابز یک غول یا لویاتان را پیش بینی می کند. اما هابز شاه را از دولت متمایز نمی کند. این حاکم، قدرتی مطلق در اختیار دارد؛ زیرا حالت طبیعی آن را گریزناپذیر کرده است. ولی درعین حال این حاکم لزوما مستبد نیست. خصوصا او نمی تواند به برخی حقوق لاینفک همانند حق هر فرد بر زندگی تعرض کند. در اینجا در نظریه ی هابز، تاثیر جنگ داخلی انگلیس و اسارت

<sup>۶</sup> MEKHANTAR (J.), *Droit politique et constitutionnel*, Paris, Esca, coll. « Droit public et sciences politiques », 1997, p. 32.

<sup>۷</sup> DE GUILLENCHMIDT (M.), *Droit constitutionnel et institutions politiques*, Paris, Economica, 2005, p. 29.

شاه چارلز نخست در سال ۱۶۴۹- که می خواست قدرت مطلقه سلطنتی را حفظ کند- در نگرش وی مشاهده می شود.<sup>۸</sup>

### جان لاک و رد مفهوم مطلق گرایی دولت

پس از توماس هابز، سهم تعیین کننده در ارائه ی یک نظریه در ماهیت دولت از آن جان لاک (۱۶۳۲-۱۷۰۴) با آثاری همانند مقاله ای درباره ی ریشه، توسعه و پایان واقعی حکومت مدنی (۱۶۹۰) و سپس دومین رساله درباره ی حکومت مدنی (۱۶۹۱) است. وی اندیشه ی خود را بر چهار پیشنهاد بنا می نهد:

۱- در حالت طبیعی انسان ها آزاد و برابر بودند و مالکیت خصوصی نیز کاملاً رواج داشت. ولی این وضعیت مورد تهدید قرار گرفت.

۲- بنابراین انسان ها تصمیم گرفتند در «جامعه ی مدنی» یعنی از راه یک «حکومت» سازماندهی شوند.

۳- اهداف این حکومت، تضمین آزادی ها و حقوق جامعه مدنی (زندگی و اموال افراد) می باشد. قدرت، وظیفه ی مهم تصویب قوانین و هدایت روابط بین المللی و توابع آن را عهده دار می گردد.

۴- در صورتی که صاحبان قدرت به وظایف بنیادین خود نپردازند، افراد مکلف به انجام شورشی مقدس خواهند بود.<sup>۹</sup>

از دیدگاه وی آزادی در جامعه ی مدنی « عبارت از این است که تسلیم هیچ گونه قوه ی قانون گذاری مستبدی نشویم (فصل چهارم کتاب حکومت مدنی). بنابراین نخستین و بنیادی ترین قانون موضوعه ی هر دولتی، قانونی است که قوه ی مقننه را پایه ریزی کرده است. این قوه همانند قوانین بنیادین طبیعت، باید گرایش به حفاظت از جامعه داشته باشد».

جان لاک توضیح می دهد که: « هر چند قوه ی مقننه، قوه ی برتر یک دولت است؛ ولی نباید هرگز در خصوص زندگی و اموال افراد، مستبدانه عمل نماید». در آثار جان لاک، مطلق گرایی و استبداد قدرت دولت، منع شده است. اندیشه ی تفکیک قوا- که وی یکی از پایه گذاران آن بوده است- به همین منظور پیش بینی شده است. فارغ از تفکیک قوا، دولت به سه دلیل نباید مطلق گرا باشد:

نخست این که آزادی ها و مالکیت دو ارزش بنیادینی هستند که قدرت دولت را محدود می کنند.

دوم این که دولت در راستای هدف خود یعنی حفظ جامعه و بنا به تعبیر دیگر لاک، « ثروت و یا مال عمومی» فعالیت می کند.

سوم این که جان لاک اعتقاد زیادی به آثار و منافع قانون دارد.<sup>۱۰</sup> به باور وی کسانی که حکومت می کنند، حکومت شان تنها باید بر پایه ی قوانین وضع و منتشر شود و نه بر پایه ی قوانین موقت و موارد خاص «(فصل

<sup>۸</sup> DE GUILLENCHMIDT (M.), *op. cit.*, p. 30.

<sup>۹</sup> *Ibid*, p. 31.

<sup>۱۰</sup> این عقیده و دیگر عقاید در فرانسه توسط مونتسکیو و سپس کاره دومالبرگ توسعه و گسترش یافتند.

یازدهم). این جمله در واقع تایید اعتبار قاطع قوانین به عنوان ضامن آزادی ها و همچنین تایید برابری حقوقی کسانی است که پیرو این قوانین هستند. بر عکس از دیدگاه لاک- که با نظر هابز در تقابل است- هیچ کس نباید تسلیم قدرتی مستبد که فراتر از قوانین عمل می کند، گردد. به عبارت دیگر، حق مخالفت با مستبد را باید به رسمیت شناخت. بدین ترتیب لاک بنا به تعبیر مارسل پرلو یک آنتی هابز است<sup>۱۱</sup>.

### مونسکیو

مونسکیو با آثار خود همانند نامه های پارسی (۱۷۲۱) و بویژه روح قوانین (۱۷۴۸) که خواندن آنها برای فهم نظام های سیاسی دموکراسی لیبرال بسیار مفید است، مفهوم لیبرال دولت را تحکیم بخشید. از دیدگاه وی آزادی سیاسی « نه به معنای انجام آنچه که می خواهیم » بلکه « آزادی حق انجام هر آنچه که قوانین اجازه می دهند، می باشد و این که ناگزیر به انجام اعمالی نباشیم که قوانین اجازه نمی دهند » (فصل سوم کتاب یازدهم روح قوانین).

این آزادی به دو روش به دست می آید: از یک سو آزادی های سیاسی تنها به موجب قوانین وجود دارند. از سویی دیگر از نظر وی آزادی فقط در حکومت های میانه رو وجود دارد. یعنی این که تنها چنین حکومتی می تواند آزادی شهروندان خود را تضمین کند. از دیدگاه وی « برای این که نتوان از قدرت سوء استفاده کرد باید از طریق چیدمان ابزارها (La disposition des choses)، قدرت، قدرت را متوقف کند. بنابراین به یاری اندیشه تفکیک قوا مقرر در قانون اساسی است که حکومت های میانه رو پدید آمده، آزادی ها تضمین می گردد و هیچ کس ناگزیر به انجام کارهایی نخواهد بود که قانون کسی را به انجام آنها وادار نکرده باشد.

### ژان ژاک روسو

ژان ژاک روسو (۱۷۱۲-۱۷۷۸) حدود کمتر از سی سال، پیش از انقلاب فرانسه اثر خود « قرارداد اجتماعی » را در سال ۱۷۶۲ به نگارش درآورد. از دیدگاه وی همانند لاک، انسانها در حالت طبیعی، آزاد و برابر به دنیا می آیند. ولی به سرعت این حالت و وضعیت طبیعی با عدم امنیت روبرو می شود. بنابراین انسانها « قرارداد اجتماعی » را منعقد می کنند بدین معنی که « هر عضو جامعه خود و همه ی حقوقش را به جامعه واگذار می کند ». در این صورت، آیا آزادی ناپدید می شود؟ از دیدگاه روسو خیر. آزادی با پیروی و اطاعت هر یک از اعضای جامعه از « اراده ی عمومی » که از راه قانون بیان می شود، حفظ می گردد نه از طریق یک فرد یا یک گروه انسانی که تجلی کننده و تصاحب کننده ی این اراده است. حکومت به کمک منتخبان مردم که به منزله ی « کارگزاران مردم » هستند فعالیت می کند. این کارگزاران ملزم به انجام وکالت دستوری یا نمایندگی وابسته (mandat impératif)

<sup>۱۱</sup> MEKHANTAR (J.), *op. cit.*, p. ۳۳.

می باشند که به موجب آن، آنها در برابر اراده ی مردم از هیچ گونه استقلال شخصی برخوردار نیستند. یعنی این که: پیرو دستورات انتخاب کنندگان خود می باشند و در صورت اقتضا، مردم می توانند آنها را برکنار نمایند. ژان ژاک روسو، هیچ گونه تفکیک قوایی را توصیه نمی کند. به نظر وی این اراده ی عمومی تقسیم ناشدنی، صاحب حاکمیت است که باید حکومت کند. بنابراین روسو مخالف مونتسکیو است. مونتسکیو از استبداد به هر شکلی هراس دارد و پیش از هر چیز در جستجوی ابزارهایی برای تضمین آزادی هاست ولی روسو نخست به همبستگی و وحدت مردم می اندیشد تا این که بتوانند حاکم باشند و نباید تقسیم و منشعب گردند.<sup>۱۲</sup>

### الکسی دو توکویل

از دیدگاه توکویل (۱۸۰۵-۱۸۵۹) - در کتاب مردم سالاری در آمریکا (۱۸۳۵) - مردم سالاری ممکن است دچار انحرافات شود. در واقع، دولت به نام اراده ی اکثریت می تواند به کاهش یا آسیب زدن به آزادی ها تحریک گردد. برای اصلاح این امر باید عدم تمرکز را گسترش داد. آزادی مطبوعات را تضمین کرد. و بایستی توسعه ی انجمن ها را آسان کرد و به دادرسان استقلال داد. بدین گونه توکویل همانند شاعر لیبرالیسم سیاسی ظاهر می شود.<sup>۱۳</sup>

### گفتار سوم - کارل مارکس و کمونیسم

کمونیسم به معنای یک نظام اجتماعی است که « در آن وسایل تولید تحت مالکیت مشترک همه ی انسان ها خواهد بود »<sup>۱۴</sup>. اندیشه ی کمونیسم در نیمه ی نخست سده ی نوزدهم پدیدار شد و در سال ۱۸۴۸ بود که بیانیه ی کمونیست کارل مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳) و فردریش انگلس (۱۸۲۰-۱۸۹۵) منتشر گردید. مارکسیسم از عقاید سوسیالیستی که پیش از آن مطرح شده بود متمایز بود و ادعا داشت که یک اندیشه ی علمی و نه آرمانگراست که بر پایه ی « مادیگرایی تاریخی » استوار است. از دیدگاه مارکس، تکامل جامعه عمدتاً بر پایه ی تغییر و تحولاتی است که ابزارهای تولید و مبادله پیدا می کنند. وی می گوید که سرمایه داری نظامی است که دچار بحران است و خود عامل نابودی خود می باشد و تاکید می کند که طبقه ی کارگر یا پرولتاریا باید به این روند نابودی، از راه یک انقلاب پایان بخشد. هدف این انقلاب باید الغای مالکیت خصوصی باشد و به ادعای وی این الغا، لغو دیگر پدیده های اجتماعی همانند کار، مذهب، خانواده و دولت را به دنبال خواهد داشت.

در نیمه ی دوم سده ی نوزدهم طرفداران اندیشه ی مارکس با تفاسیر خود خصوصاً درباره ی شرایط عینی گذار به کمونیسم دچار انشعاب شدند. جریان بلشویک به رهبری لنین، عقاید خود را در روسیه مطرح کرد و به دنبال انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷ به قدرت دست یافت. اندیشه ی لنین درباره ی یک نکته ی مهم از اندیشه ی مارکس

<sup>۱۲</sup> DE GUILLENCHMIDT (M.), *op. cit.*, p. 32.

<sup>۱۳</sup> *Ibid.*, p. 33.

<sup>۱۴</sup> MOURE (M.), *Dictionnaire encyclopédique d'histoire*, Paris, Boras, 1991, p. 112.

فرا تر رفت. لنین که مدافع یک انقلاب دقیقاً سازماندهی شده بود، به اهمیت یک مرحله از گذار یعنی « دیکتاتوری طبقه ی کارگر » تاکید می کرد. این دیکتاتوری نیز که در راستای تثبیت انقلاب است نباید از سوی دولت اعمال گردد<sup>۱۵</sup>. موفقیت محدود اندیشه ی کمونیست در دیگر کشورهای اروپایی، شکست آرزوهای جهان شمول جنبش کمونیست را آشکار کرد. این مساله سبب شد که در اتحاد جماهیر شوروی، دوران دیکتاتوری به تدریج مهار گردد. این دیکتاتوری از سال ۱۹۳۰ با یک دولت گرایی توتالیتار و متمرکز به رهبری استالین همراه شد.

نظام کمونیست پس از جنگ جهانی دوم توسط شوروی در دموکراسی های توده ای شرقی اسقرار یافت و این دولت ها در دوران جنگ سرد تبدیل به دولتهای اقماری شوروی گردیدند. همچنین این الگو در بسیاری از کشورهای جهان سوم از جمله پس از به قدرت رسیدن مائوزدونگ در چین در سال ۱۹۸۹ اجرا شد. در این نظام های کمونیستی، دولتی کردن شدید اقتصاد، اقتدار مطلق حزب کمونیست و برتری نهادهای این حزب برتر، بر نهادهای دولتی حاکم بود.

سرنگونی نظام کمونیست در میانه ی دهه ی ۱۹۸۰ آغاز شد و با سقوط دیوار برلین در سال ۱۹۸۹ شدت یافت. این حادثه به دموکراسی های توده ای در کشورهای شرقی پایان داد و آنها را به سوی مردم سالاری پارلمانی سوق داد و اقتصاد بازار را پذیرفتند. کمونیسم به عنوان اندیشه ی غالب در روسیه به طور قطعی از تابستان سال ۱۹۹۱ کنار رفت.

امروزه چین، کره شمالی، کوبا و ویتنام دارای نظام کمونیستی هستند. با وجود این، این دولت ها در عمل مجبور شدند در برخی از موارد از الگوی مارکسیست-لنیست، فاصله بگیرند. درست است که حزب کمونیست در این کشورها همچنان نفوذ قابل ملاحظه ای دارد ولی اکنون ما شاهد آن هستیم که در برخی از کشورها همانند چین و ویتنام آزاد سازی اقتصادی به طور انکارناپذیری در حال اجرا و پیگیری است.

### **گفتار چهارم - هانس کلسن، کاره دومالبرگ، ماکس وبر و اندیشه ی دولت قانونمدار**

در پایان سده ی نوزدهم میلادی حقوقدانان آلمانی زبان، اندیشه ی « دولت قانونمدار » را مطرح کردند. دیدگاه آنان امروزه به اتفاق مورد پذیرش قرار گرفته است. برابر این اندیشه، دولت که دارای حاکمیت است، با پیروی از قواعد حقوقی که خود وضع کرده، گونه ای خود محدودیتی را می پذیرد. به عبارت دیگر در این اندیشه، از ضرورت محدود شدن دولت توسط خود و در نتیجه رضایت دولت به خود محدودیتی و پیروی آن از قانون، سخن به میان می آید. همچنین در چنین دولتی برای شهروندان راه هایی برای شکایت علیه تصمیمات دولت پیش بینی شده است.

اندیشه ی دولت قانونمدار در فرانسه در آغاز دهه ی ۱۹۲۰ توسط کاره دومالبرگ مطرح شد. از دیدگاه وی چنین دولتی با دولت پلیسی تضاد دارد. « دولت پلیسی دولتی است که در آن، مقامات حکومتی می توانند به دلخواه

<sup>۱۵</sup> DE GUILLENCHMIDT (M.), *op. cit.*, p. 34-35.

خود و با آزادی تصمیم‌گیری نسبتاً کاملی نسبت به شهروندان، هر گونه مقرراتی را که در برخورد با شرایط و رسیدن به اهداف خود مفید ارزیابی می‌کنند، اعمال نمایند». برعکس دولت قانونمدار « دولتی است که در روابط با اتباعش و برای تضمین حقوق فردی آنها از یک نظام حقوقی پیروی می‌کند. در این نظام حقوقی، برخی از قواعد، حقوق مختص شهروندان را تعیین می‌کنند و برخی دیگر، راهها و وسایلی که از پیش برای تحقق اهداف دولت می‌توانند به کار گرفته شوند، مشخص می‌گردند». از دیدگاه وی دولتی که خود پایبند قواعد حقوقی وضع شده توسط خویش نباشد، نباید انتظار رعایت آنها را از مردم داشته باشد.

بنابراین در دولت قانونمدار قدرت عمومی فقط بر اساس قواعد حقوقی که مکلف به رعایت آن است، عمل می‌کند. در حالی که در دولت دوم به رغم وجود قواعد حقوقی، قدرت عمومی برحسب میل خود و بدون توجه به رعایت این قواعد، می‌تواند عمل نماید و دادرس، حق نظارت بر تصمیمات و اعمال دولت را ندارد. مثلاً در فرانسه تا سال ۱۸۷۲ بر پایه‌ی نظریه‌ی " وزیر دادرس " (Ministre juge) ادارات، قاضی اعمال خود نیز بودند<sup>۱۶</sup>، برعکس، دولت قانونمدار از شهروندان در برابر زورگویی‌های قوه‌ی مجریه و ادارات پشتیبانی می‌کند و بر برتری قانون صحه می‌گذارد و دولتی پیرو قانون است. همچنین دولت قانونمدار مستلزم وجود مرجعی قضایی است که حق نظارت بر قانونی بودن اعمال قوه‌ی مجریه و ادارات را داشته باشد. مانند: نقش شورای دولتی فرانسه از دهه‌ی ۱۹۷۰<sup>۱۷</sup>.

با وجود این، این مفهوم از دولت قانونمدار مورد انتقاد قرار گرفته است. برای مثال هانس کلسن حقوقدان اتریشی، در کتاب « تئوری محض حقوق » منتشر شده در سال ۱۹۶۰ می‌گوید: اصطلاح دولت قانونمدار دارای یک حشو است. بدین ترتیب که یک دولت لزوماً به خلق قواعد حقوقی می‌پردازد. به نظر وی مفهوم خود محدودیتی به هیچ وجه تضمین ایجاد نمی‌کند. در واقع هر دولتی، حتی یک دیکتاتوری می‌تواند دولت قانونمدار لقب گیرد؛ هنگامی که عمل دولت مطابق متونی باشد که آن را خود تصویب کرده است. برای نمونه می‌تواند منجر به این امر شود که آلمان نازی و حکومت ویشی فرانسه به عنوان دولت‌های قانونمدار به شمار آیند. برای پرهیز از چنین اشتباهی، کلسن می‌گوید که همچنین در یک دولت قانونمدار، تضمین برخی از حقوق شهروندان، مسئولیت دولت در برابر اعمال خود و استقلال دادگاهها ضروری است.

در پایان از نظر ماکس وبر<sup>۱۸</sup>، قواعد وضع شده در یک دولت قانونمدار مشروعیت خود را از ویژگی‌های شکلی خود می‌گیرد. یعنی این که این قواعد را باید نمایندگان منتخب ملت تصویب کنند و دارای ویژگی‌های کلی، روشن، بیطرفانه و منسجم باشد.

<sup>۱۶</sup> CHAGNOLLAUD (D.), *Droit constitutionnel contemporain*, t. 1, A. Colin, Coll. « Compact », Paris, 2005, p.13.

<sup>۱۷</sup> رک به مقاله‌ی نگارنده، « بررسی ویژگیهای حقوقی دولت »، پژوهشنامه‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه مازندران « ش ۵، س دوم، ۱۳۸۶، ص ۱۰۴.

<sup>۱۸</sup> جامعه‌شناس و اقتصاد دان آلمانی (۱۸۶۴-۱۹۲۰).



اکنون مفهوم دولت قانونمدار تحول یافته است و به ویژگی های این دولت باید وجود سلسله مراتب میان هنجارها، نظارت بر مطابقت قوانین عادی با قانون اساسی را افزود که به منظور محدود کردن عمل قوه ی قانون گذاری و حفظ حقوق و آزادی های شهروندان و در مجموع روابطشان با قوای عمومی تعبیه شده اند. امروزه دولت قانونمدار از دیدگاه حقوقدانان، متخصصان علوم سیاسی و فیلسوفان و به تعبیر لوبرتون بدین مفهوم است که « دولت به عنوان برده و پشتیبان آزادی ها، مشروعیت خود را از لیاقت و شایستگی خود در گسترش آزادی ها و تسلیم در برابر آنها می گیرد »<sup>۱۹</sup>.

بنابراین اندیشه ی دولت قانونمدار نخست سبب شد که قوه ی مجریه و ادارات از قانون پیروی نمایند. ولی چنین دولتی برای تکمیل خویش لازم است که در آن خود قانون نیز برای مطابقت با قاعده ی برتر یعنی قانون اساسی مورد نظارت قرار گیرد و دولت افزون بر قوانین عادی پیرو قانون اساسی نیز باشد. ولی در عمل قانون گذار تنها نهاد شایسته برای بیان اراده ی ملی برای مدتی طولانی حاکم و بدون محدودیت بود. پس از جنگ جهانی دوم به تدریج تحولاتی موجب شد که از راه نظارت بر مطابقت قوانین با قانون اساسی در کشورهای گوناگون، قوه ی مقننه نیز ملزم به رعایت قواعد قانون اساسی شود. امروزه بررسی مطابقت قوانین با قانون اساسی و جلوگیری از امضا و انتشار قوانین مغایر با آن، به دادرسی قانون اساسی تعلق دارد. بدین ترتیب احترام به اراده ی قوه ی موسس توسط قانون گذار عادی تضمین شده است. بنابراین اندیشه ی دولت قانونمدار ایجاد نظارت بر مطابقت قوانین با قانون اساسی را که به تدریج پس از جنگ جهانی دوم پی ریزی شد، موجه نمود.

فراتر از این نگرش که مربوط به دولت قانونمدار و رعایت سلسله مراتب هنجارهاست، باید به تحول جدیدی اشاره کرد که می توان آن را دولت قانونمدار شکلی و دولت قانونمدار ماهوی نام نهاد :

- ۱- در یک دولت قانونمدار شکلی، تاکید بر رعایت اصل سلسله مراتب هنجارها فارغ از مفاد آنهاست و بر اساس آن قانون گذار باید قانون اساسی و قوه ی مجریه قوانین اساسی و عادی را محترم شمارد.
- ۲- در یک دولت قانونمدار ماهوی، قوای عمومی مکلف به رعایت شماری از اصول و ارزش های بنیادین هستند و احترام به آنها از راه مجموعه ای از ابزارهای نظارتی از جمله پاسداری بر مطابقت قوانین با قانون اساسی تضمین شده است. از دیدگاه استرن (Stern) حقوقدان آلمانی: " دولت قانونمدار بدین معنی است که اعمال قدرت عمومی تنها در صورتی مجاز است که بر پایه ی قانون اساسی و قوانینی منطبق با آن باشد که هدفی جز حمایت از انسان، آزادی، عدالت و امنیت حقوقی ندارند " <sup>۲۰</sup>.

چنین تحولی به سوی دولت قانونمدار ماهوی بویژه با گنجاندن حقوق و آزادی های بنیادین در قانون اساسی و تدوین و موضوعه کردن آنها صورت گرفته است. به علاوه با بین المللی شدن این حقوق از راه پیمانهای

---

<sup>۱۹</sup> LE BRETON (P.), *Les libertés publiques et les droits de l'homme*, Paris, A. Colin, p. 26.

<sup>۲۰</sup> JACQUE (J.-P.), *Droit constitutionnel et institutions politiques*, Paris, Dalloz, 2000, p. 13.

بین المللی همانند میثاق های سازمان ملل در باره ی حقوق مدنی و سیاسی و حقوق اقتصادی و اجتماعی مصوب سال ۱۹۶۶ و کنوانسیون اروپایی حقوق بشر و آزادی های بنیادین امضا شده در رم در سال ۱۹۵۰، اجماعی درباره ی ارزش های مشترک در دولت های مردم سالار شکل گرفته است و برای رعایت حقوق بنیادین توسط دولتهای عضو این معاهدات، نظارت بین المللی در نظر گرفته شده است.

افزون بر محدودیت دولت به وسیله ی حقوق داخلی بسیاری از حقوقدانان همانند کلسن، ژرژ سل و وردروس (Verdros) معتقدند که حاکمیت دولت به وسیله ی حقوق بین الملل نیز محدود شده و دولت تابع موازین زیر است<sup>۲۱</sup>:

- ۱) قواعد بین المللی که خود به رضا و رغبت پذیرفته است (قراردادها).
  - ۲) پاره ای از قواعد بین الملل که ناشی از فرآیند ارادی نیست (عرف بین مللی و اصول کلی حقوق).
  - ۳) تصمیمات برخی از سازمان های بین المللی، که در اساس صلاحیت گرفتن چنین تصمیماتی را داشته و دولت ها به قراردادهای پایه ای آن پیوسته باشند.
- به هر حال، در صورتی که دولت آنها را بپذیرد و یا اگر این موازین به طور برابر، در همه ی دولت ها قابل اجرا باشد، در عرف حقوقی به معنی تجاوز به اصل حاکمیت دولت ها نیست.

---

<sup>۲۱</sup> قاضی سید ابوالفضل، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، چ یازدهم، میزان، تهران، ۱۳۸۳، ص ۱۹.